

مناقشه استصحاب دوم (عدم تحول) 1

سوم: استصحاب حکمی... 2

اشکال عام استصحاب: عدم بقاء موضوع، 2

جواب اشکال عام: وجود هادیت محفوظه نزد عرف و عقل... 3

و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مِثْمُونٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَشْكُو الْفَقْرَ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي أَلَيْسَ قَدْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْفَقْرُ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ غَيْرِنَا وَ الْقَلِيلُ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْخَبَاثَةِ مَعَ عَدُوِّنَا فَارْجِعَ الْجَوَابُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَحْصُنُ أَوْلِيَاءَنَا إِذَا تَكَاثَفَتْ دُئُوبُهُمْ بِالْفَقْرِ وَ قَدْ يَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ مِنْهُمْ كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ الْفَقْرُ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ عَدُوِّنَا وَ نَحْنُ كَهْفٌ لِمَنِ النَّجَى إِلَيْنَا وَ نُورٌ لِمَنِ اسْتَبْصَرَ بِنَا وَ عِصْمَةٌ لِمَنِ اعْتَصَمَ بِنَا مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا فِي السَّامِ الْأَعْلَى وَ مَنِ انْحَرَفَ عَنَّا فَإِلَى النَّارِ [1]

گفتیم شک در انقلاب به دو صورت شبهه موضوعیه و مفهومیه قابل تصور است:

شبهه مصداقیه و موضوعیه این بود که معنای انقلاب را می دانیم و حدود و ثغور منقلب منه را می دانیم یعنی مفهوم خمر را می شناسیم. همچنین مفهوم منقلب الیه یعنی خل را می شناسیم اما به دلیل امور خارجیه نمی دانیم انقلاب شده است یا نه مثل این که هوا تاریک است یا فاصله مکانی داریم و نمی دانیم در اثر گذشت مقدار زمانی انقلاب صورت گرفته است یا نه. در این صورت گفتیم هم استصحاب بقاء خمریت باقی وجود دارد و همچنین استصحاب عدم تحول از اسم خمر که تحول شرط برای عدم بأس بود که نتیجه این استصحاب منتفی شدن عدم بأس بود.

مناقشه استصحاب دوم (عدم تحول)

در روایت شریفه آن چه بر «تحول» مرتب شده بود «عدم هر گونه عیب» بود. در نتیجه اگر استصحاب عدم تحول بنماییم «هیچ عیبی وجود ندارد» منتفی می شود و این اثبات نجاست نمی کند. زیرا تنها اثبات یک عیب فی الجمله می کند و این عیب شاید کراهت باشد. و در واقع سلب کل است و با سلب کل موجه کلیه اثبات نمی شود بلکه تنها اثبات یک موجه جزئی می شود.

بله اگر بأس را عذاب معنا کنیم اشکال برطرف می شود. اما این معنا برای ما ثابت نیست.

سوم: استصحاب حکمی

استصحاب نجاست حکمی می کنیم. یعنی نجاست حکمیه خارجیه شخصیه را استصحاب می کنیم نه این که منظور استصحاب شبهه حکمیه باشد. می گوئیم این شیء قبلاً نجس بود استصحاب می کنیم و می گوئیم نجاست باقی است.

ولی استصحاب موضوعی یعنی بقاء خمریت مقدم بر استصحاب حکمی است. زیرا سبب و مسبب هستند. و شک در ناحیه بقاء حکم و نجاست به خاطر شک در خمریت است. مگر بنا بر مسلک کسانی مثل شهید صدر که قائلند در این گونه سبب و مسبب ها حکومت برقرار نیست.

اشکال عام استصحاب: عدم بقاء موضوع

در استصحاب بقاء موضوع لازم است و باید همان موضوعی که سابقاً یقین داشتیم فلان حکم و یا خصوصیت را دارد استصحاب کنیم. در باب انقلاب اگر آن را تبدل ماهیت بدانیم مانند استحاله بنابراین احراز بقاء موضوع نشده است. خمر تبدیل به شیء دیگری شده است پس چگونه می توانیم بگوئیم این مایع خمر بود و حال هم همان چیز سابق است. هادیتی که الان به آن اشاره می کنیم نمی دانیم قبلاً خمر بوده است یا نه.

اگر مسلک مثل مامقانی اول و مرحوم امام را بپذیریم که در باب انقلاب ماهیت محفوظ است و تنها تبدل صفات و حالات صورت گرفته است در این صورت باز این اشکال وجود دارد که بعضی از صفات هستند که در تسمیه هم حیثیت تقییدیه هستند (همان گونه که در حکم حیثیت تقییدیه هستند) مثلاً زید جاهل بود و بعد مجتهد شد اگر چه هر دوی اینها ماهیتشان یکی است اما علم حیثیت تقییدیه در اسم مجتهد است. اگر علم از بین برود نمیتوان به ذات بگوئیم مجتهد است مگر از باب مجاز و یا بنابر قول به این که مشتق حقیقت در اعم از متلبس و ما انقضی عنه المبدأ است. اما اگر کسی مجتهد را به معنای کسی که متلبس به علم و اجتهاد است بداند در مورد کسی که شک داریم در اثر مریضی علمش را از دست داده است یا نه نمی تواند بگوید این شخص قبلاً مجتهد بوده است پس الان هم مجتهد است. مگر این که استصحاب علم بکند. اما استصحاب اجتهاد بدون استصحاب علم صحیح نیست.

در نتیجه اشکال استصحاب خمریت این است که یقین به یک هادیت محفوظ نداریم و احتمال می دهیم سراسر وجود ماهیت عوض شده باشد پس چیزی که بتوانیم به آن اشاره کنیم و بگوئیم این قبلاً خمر بود وجود ندارد. همچنین اگر حیثیت تقییدیه باشد زیرا احتمال می دهیم حیثیت تقییدیه از بین رفته باشد.

اشکال استصحاب نجاست این است که نجاست مربوط به خمر بود و اگر انقلاب استحاله باشد این شیء موجود قبلاً نبوده است در نتیجه نمی توانیم نجاست سابقه را استصحاب کنیم و این شیء جدیدی است که به وجود آمده و حالت سابقه ندارد.

اما بنابر مسلک حضرت امام می توانیم بگوئیم این قبلاً نجس بوده است زیرا این شیء قبلاً بوده است و تنها صفات آن عوض شده است ولی اشکال طبق این مسلک این است که در این صورت هم نمی توانیم بگوئیم این شیء قبلاً نجس بوده است در نتیجه حالا هم نجس است زیرا خمریت حیثیت تقییدیه است و چون احتمال می دهیم خمریت آن از بین

رفته باشد در نتیجه با از بین رفتن حیثیت تقییدیه، شیء موجود، شیء قبلی نخواهد بود. در نتیجه شبهه موضوعیه بقاء موضوع است چون محتمل است که موضوع هم باقی باشد و این همان حرفی است که قبلاً گفتیم مرحوم خوبی به صاحب مستمسک فرموده اند. مرحوم حکیم فرموده بودند استصحاب جاری است و مرحوم خوبی پاسخ داده بودند در این جا حیثیت تقییدیه است یعنی نجاست بر روی ذات واقع نشده است و مانند متنجسات نیست که میز بودن میز در نجاست آن دخالت ندارد و جسم آن نجس شده است بلکه در خمر ولو این که جسمش نجس شود اما این نجاست دائر مدار خمریت است به این چنین نجاستی، نجاست تقییدیه می گویند و کأنّ موضوع نجاست خمریت است که با شک در آن شک در موضوع نجاست به وجود می آید مگر این که قبلاً استصحاب بقاء خمر بنماییم که البته با استصحاب بقاء خمریت دیگر نیازی به استصحاب حکم نیست البته با صرف نظر از اشکال قبلی

جواب اشکال عام: وجود هاذیت محفوظه نزد عرف و عقل

جواب این است که در نظر عرف حتی در باب استحاله یک هاذیت محفوظ وجود دارد که می گویند آن این شده است نه این که بگویند شیء قبلی به طور کامل معدوم شد و شیء بعد از کتم عدم به وجود آمد. مثلاً حتی عرف نمی گویند سگ به طور کلی معدوم شده است و خداوند متعال به جای آن از کتم عدم نمک آفرید بلکه می گویند خدای متعال همان کلب را تبدیل به نمک کرد. در علوم عقلی به آن امر ممتد، هیولا یا ماده اولی می گویند و در بین مردم می گویند همان بود و چیز دیگر شد.

تعبیرات متعارفیه عرفیه بر این است و تعابیر شرعیه هم بر این است. مثلاً خداوند متعال فرموده است مگر شما «منی» نبوده اید؟ یعنی شما همان منی بوده اید و حال تبدیل به انسان شده اید پس یک هاذیتی حتی نزد عرف وجود دارد. و یا همان گونه که حضرت امیر فرمودند تو قبلاً منی بوده ای و بعداً جیفه خواهی شد که این نشان می دهد یک امر محفوظی در همه این تبدلها وجود دارد.

در اینجا هم می گوییم این شیء قبلاً خمر بود و حالا هم خمر است. و این اشکال در جایی صحیح است که هاذیت محفوظ نداشته باشیم در حالی که در این جا وجود دارد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.